

نقد و بررسی سیستم آموزش و پژوهش فلسفه در دانشگاه‌های ایران

رحیم قربانی*

چکیده

بررسی نظام آموزشی و پژوهشی فلسفه، امری بسیار وسیع و طاقت‌فرسا است و کار فردی به شمار نمی‌رود، بلکه باید در گروه‌های پژوهشی ویژه‌ای مورد نقد و بررسی قرار گیرد. اما تحلیل و بررسی آن به عنوان بررسی درجه دوم و خارج از سیستم، امری ضروری است. نوشتار حاضر با رویکرد تحلیلی و بررسی اسنادی این موضوع را از پنج منظر بررسی کرده، نقاط ضعف سیستم آموزش درس فلسفه در دانشگاه‌های ایران را به اجمال و با صرف نظر از بحث‌های جزئی و آماری بیان نموده، و در پایان، به ارائه برخی طرح‌ها و راه‌حل‌ها پرداخته است که می‌تواند در برطرف کردن کاستی‌های موجود و مشکلات علمی درس فلسفه در دانشگاه‌ها مؤثر افتد.

کلیدواژه‌ها: سیستم آموزشی، فلسفه، فلسفه‌های مضاف، فعالیت میان‌رشته‌ای، فارغ‌التحصیلان، دانشجو، استاد.

مقدمه

برای بررسی نظام آموزشی فلسفه در دانشگاه‌های کشور، ترسیم و تبیین ابعاد سیستم حاکم بر این رشته ضروری است. سیستم آموزش فلسفه در ایران، دارای ابعاد مثبت و منفی است. برای بررسی و نقد این سیستم، براساس تجزیه و تحلیل برنامه ارائه شده از سوی آموزش عالی به عنوان برنامه ترم‌بندی دروس فلسفه، باید به پنج مسئله محوری زیر توجه کرد:

۱. فلسفه به مثابه یک دانش یا رشته تحصیلی؛

۲. سیستم آموزش؛

۳. فرهنگ عمومی جامعه و دانشگاه نسبت به فلسفه؛

۴. دانشجو؛

۵. استاد.

البته، ترتیب این امور ضابطه خاصی نداشته و حصر ابعاد آن نیز منطقی و عقلی نیست، بلکه می‌توان ابعاد و زوایای دیگری را نیز بر آن افزود و از آن نقطه‌نظر، به بررسی این مسئله پرداخت. اما به نظر می‌رسد، بررسی این مسائل، به طور جامع ابعاد وجودی سیستم آموزش فلسفه در ایران را به حد کافی روشن خواهد کرد. این بررسی، به مصادیق غالب معطوف است و از موارد استثنا صرف‌نظر کرده است.

از این‌رو، این نوشتار در بررسی نظام آموزش فلسفه در دانشگاه‌های ایران، عمدتاً پنج محور فوق را مورد نقد و ارزیابی قرار می‌دهد.

۱. فلسفه به مثابه یک دانش یا رشته تحصیلی

دربارۀ فلسفه سخن فراوان است و به اندازه تاریخ طولانی خود، می‌توان در این باب مطلب نگاشت، اما مهم‌ترین نکاتی که در این مجال اندک و با توجه به

محدودیت موضوع بحث، در سیستم آموزش به اجمال مورد بررسی می‌گیرد، به شرح ذیل است:

الف. اقسام فلسفه

شاید این‌گونه تصور شود که فلسفه، دانشی انتزاعی و صرفاً تئوری است که به دور از واقعیت‌های خارجی، فقط در پی بررسی‌های ذهنی و عقلی از مسائل ادراکی و دریافت‌های خود می‌باشد. بر پایه همین نگرش نادرست است که احکام و نسبت‌های نادرستی را به رشته فلسفه و برنامه‌های مربوط به آن بار می‌شود. برای مثال، اینکه فلسفه به خاطر انتزاعی بودنش، کاربرد عملی و اجتماعی ندارد؛ رشته‌ای بسیار پیچیده و دور از واقعیت است؛ گره از هیچ مشکل فروسته‌ای نمی‌کشد؛ با سایر علوم هیچ ارتباطی ندارد؛ در طرح و قالب خاصی نمی‌گنجد؛ سیستم آموزشی آن نیز به دنبال هدف خاصی جز پرورش چند نفر!!! متفکر انتزاعی (متفکر محض) نیست؛ و بسیاری از احکام و مسائلی از این دست که در بستر فکری بزرگان و مسئولان فرهنگی و آموزشی کشور حاکم است. برای اجتناب از چنین نگرشی نادرست، باید پیکره و بنیان دانش فلسفه بررسی و تحلیل شود. با بررسی نظام‌های متعدد فلسفی، که امروز موجود است، اعم از غربی، شرقی و اسلامی، مسائل فلسفه را می‌توان در دو دسته طبقه‌بندی کرد:

۱. مسائل صرفاً نظری و تئوریک؛

۲. مسائل کاربردی و عملی.

البته نکته شایان توجه در این طبقه‌بندی، تفاوت آن با تقسیم فلسفه و حکمت به نظری و عملی است. حکمت نظری، مجموعه مسائلی از فلسفه را شامل می‌شود که صرفاً با برهان به دست می‌آید و در آن هیچ توجهی به موارد و امور جزئی نمی‌شود. حکمت عملی، مجموعه مسائلی را است که علاوه بر برهان، و استدلال، بررسی امور جزئی و تطبیق و استقرای (تتبع) در مصادیق خارجی نیز مورد توجه است، که بیشتر به اعمال انسان

است که انسان با آنها سر و کار دارد. مباحثی مثل تشکیک وجود و مقولات عشر، که بحث و بررسی درباره آنها و کنکاش در پایه‌های نظری آنها و سپس، بررسی امور عینی مربوط به آنها، نتایج و آثار شگرفی در پیشرفت علوم مختلفی مثل فیزیک، زیست‌شناسی (مولکولی و ژنتیکی)، الکترونیک، مکانیک، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و حقوق پدید می‌آورد.^(۶)

حال، با توجه به این طبقه‌بندی باید گفت: فلسفه به عنوان علمی که می‌تواند با سایر علوم همکاری داشته باشد، هم علمی کاربردی است و هم به عنوان یک رشته دانشگاهی، دارای جایگاه ویژه‌ای در پیشبرد اهداف سطوح عالی آموزش و پژوهش می‌باشد. بنابراین، نباید پنداشت که فلسفه نه در قالبی می‌گنجد و نه کاری با جامعه و صنعت تکنولوژی دارد، و نه دارای هدف آموزشی است.^(۷) دانش فلسفه، به عنوان رشته تحصیلی در دانشگاه، دارای اهمیت کاربردی برای پیشبرد اهداف گوناگون آموزشی و پژوهشی رشته‌های دیگر، مثل برخی از گرایش‌های پزشکی، علوم فنی مهندسی، علوم پایه و علوم انسانی می‌باشد و طرح‌های اساسی می‌توان به این مهم ارائه کرد. بنابراین، به نظر می‌رسد ضروری است که، نگرش عموم نسبت به این مسئله را تغییر داده، به سوی کاربردی کردن مسائل کاربردی و عملی فلسفه گام برداریم.

مهم‌ترین طرحی که به نظر می‌رسد در همین زمینه قابل اجراست و مربوط به سیستم آموزش فلسفه است، ایجاد ارتباط صحیح و منطقی میان رشته فلسفه (اعم از اسلامی و غربی) و سایر رشته‌هاست. شرح این طرح در ادامه بحث خواهد آمد.

مسئله دیگر در باب فلسفه، به عنوان یک رشته دانشگاهی، ارتباط عینی و قهری فلسفه با سایر علوم

مربوط است. مثل تدبیر منزل و شهر (سیاست) و تدبیر اعمال فردی و اجتماعی (اخلاق و آداب). حکمت عملی در واقع، به تحلیل و بررسی مسائل عملی انسان می‌پردازد. اما در طبقه‌بندی مزبور، مسائل نظری و تئوریک، شامل مسائلی است که صرفاً ارزش معرفتی دارند و فقط دانستن و یقین به آنها، فضیلت تلقی می‌شود. اعم از اینکه، این مسائل از حکمت نظری باشند، یا حکمت عملی. این نوع مسائل در سایر علوم نیز وجود دارد. به عنوان مثال، مسئله فضیلت و معرفت، جز ارزش معرفتی، هیچ فایده عملی در فلسفه و اخلاق بر آن مترتب نیست. البته، همین ارزش معرفتی راهگشای نظری در سایر مسائل الهیات فلسفی به شمار می‌رود. یا معادلات الکترومغناطیس ماکسول^(۱) را در نظر بگیرید که امروزه در فیزیک نوین، به دلیل جایگزین شدن نظریات کوانتومی^(۲) و نسبیتی^(۳) و نیز نظریه ابررسمان‌ها^(۴) که از اعتبار و ارزش کاربردی آنها کاسته شده است. اما در ساختار دانش فیزیک به عنوان معرفتی پایه تلقی می‌شود که شناخت آن ارزش و فضیلتی برای درک عمیق‌تر و بلکه صحیح از مراتب بالای نظریات مزبور به شمار می‌رود. به همین دلیل، همچنان در متون اصلی این رشته وجود داشته و مورد بررسی قرار می‌گیرد.^(۵)

مسائل و نمونه‌هایی از این دست، در علوم تجربی وجود دارد و کمتر دانشمند یا منتقدی وجود آنها را در بستر علم بی‌فایده دانسته و یا طرد می‌کند؛ زیرا حضور این معرفت‌ها در هر علمی ضروری است.

مسائل «کاربردی» نیز مسائلی هستند که علاوه بر ارزش معرفتی، ارزش کاربردی و عملی نیز دارند. تفاوتی نمی‌کند که این مسائل از سنخ حکمت نظری باشد یا حکمت عملی. مراد از «کاربرد» و «عمل» نیز نه فقط حیطه رفتار و اخلاق، بلکه همه ابعاد امور و اشیای خارجی

در نظر گرفتن موارد عینی آن، به برخی نکات مهم می‌پردازیم:

الف. تفکر مسئولان و برنامه‌ریزان

مهم‌ترین مسئله‌ای که در اندیشه مدیران تصمیم‌گیرنده در باب برنامه‌های درسی از لحاظ مواد درسی، ساعات آن، و محتوای کتاب‌ها وجود دارد و بر اساس آن نگرش، چنین سیستمی (سیستم حاکم) را ارائه کرده‌اند، عبارت است از: (۱) کتاب‌محوری؛^(۱۳) (۲) مطلق‌انگاری؛^(۱۴) (۳) همه چیز آگاهی. این سه امر، هر یک به نوبه خود، ضربه‌های جبران‌ناپذیری را به پیکره فلسفه در دانشگاه‌ها وارد آورده است. اینک هریک را به اجمال بررسی می‌کنیم.

۱. فلسفه در توصیفی روش‌شناختی عبارت است از: تفکر آزاد و روشمند برای رسیدن به نتایج عالی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی. البته، این توصیفی منطقی از فلسفه است، نه تعریف آن. علی‌رغم اهمیت کتاب و منبع درسی در آموزش دانشجو در مسیر فیلسوف شدن، مهم‌ترین عاملی که دانشجو را در این مسیر قرار می‌دهد، نه تسلط بر کتاب که تسلط بر اصول و مبانی منطقی و فلسفی فلسفیدن می‌باشد. در نظام آموزشی، اهتمام بیش از حد به متون خاص فلسفی، بدون پرداختن به مبانی فلسفه، موجب رکود دانشجویان و از بین رفتن استعداد آنان می‌شود. به گونه‌ای که، دانشجویان پس از اتمام دوره کارشناسی ارشد، در فلسفه اسلامی و یا در فلسفه غرب، نه بر منابع فلسفه تسلط کافی می‌یابند و نه بر مبانی آن. مگر اینکه خود دانشجو با برنامه‌های مطالعاتی منظم بر این مهم نائل آید. در شرایط موجود، که در برنامه‌ریزی‌های درسی متن‌محوری بر فلسفه حاکم است، دانشجویان با تسلط به همان متون، یا از متون دیگر غافل خواهند شد و یا علی‌رغم مراجعه به متون اصلی، به دلیل

است. فلسفه را به هر معنایی در نظر بگیریم،^(۸) به طور گسترده با انسانیت و روند عادی زندگی او توأم است، به ویژه اگر انسان دانشمندی آگاهانه به کار بست آن در دانش و زندگی خود توجه کند. این توجه به کار بست فلسفه در علم و زندگی، تقریباً همه عرصه‌های علمی و اجتماعی کشورهای غربی در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم را فرا گرفته و پیشرفت امروزی علوم تجربی و انسانی و حتی فلسفه را به ارمغان آورده است که کتاب‌های تاریخ علم، به خوبی این ارمغان و کار بست فلسفه را به تصویر کشیده‌اند.^(۹) از سوی دیگر، در آثار علمی و فلسفی فیزیک‌دانان مشهوری مثل انیشتین^(۱۰) که اثرگذارترین دانشمند قرن بیستم به شمار می‌رود، چنین ارتباطی کاملاً مشهود است.^(۱۱) با توجه به این کار بست، به ویژه براساس واقعیت‌های عینی آن، می‌توان گفت همه دستاوردهای علمی، صنعتی، و تکنولوژیکی دنیا وابسته به کاربرد فلسفه در این عرصه‌هاست. حاصل اینکه علم برای پیشبرد خود، لاجرم از توانایی‌های فلسفی دانشمند بهره می‌گیرد. حال اگر سیستم آموزش ما در فلسفه این‌گونه باشد که دانشمندان نتوانند از معارف و مسائل والای فلسفی بهره گیرند، طبیعی است آنچنان‌که باید پیشرفت نمی‌کند. از این رو، باید به دنبال طرح‌هایی با این رویکرد بود که رشته فلسفه، حامی و کمکی برای پیشرفت سایر علوم باشد؛ یعنی جنبه کاربردی بودن ذاتی فلسفه را به منصه ظهور رساند.

۲. سیستم آموزش فلسفه

سیستم آموزش و برنامه‌ریزی تحصیلی فلسفه در دانشگاه، دارای یک سری نواقص و امور خارج از اصول علمی است^(۱۲) که بررسی آن مجال دیگری می‌طلبد. اما در این مجال اندک، بدون پرداختن به همه ابعاد آن و بدون

بگیرید که، تحقیقات کاملاً نو در مسائل نوپدید کیهان‌شناسی و فیزیک انجام داده است و به دلیل مطلق‌انگاری داوران چندین نشریه در سطح کشور و صرفاً عدم اعتقاد آنان بر صحت چنین تلاش‌های فلسفی، مقاله را فاقد ارزش علمی معرفی می‌کنند!

۳. همه چیز آگاهی: از دلایل مهم تدوین چنین برنامه‌متشنت و ناکارآمد در زمینه فلسفه این است که بدون توجه به مبانی روش‌شناختی و اصول علمی امر آموزش، ذهن دانشجویان را با انواع اطلاعات پراکنده پیرامون فلسفه پر می‌کنند. به عبارت دیگر، دانشجویان را با مباحث و مسائل بسیاری از جمله، مسائل عرفانی، کلامی، منطقی جدید، فلسفه‌های غرب و فلسفه‌های مضاف آشنا می‌کنند. این امر، آفات زیان‌باری به دنبال دارد که از جمله آنها، خلط مباحث و مسائل؛ دوری از هدف اصلی رشته تحصیلی (فلسفه) و اظهارنظرهای جنجال‌برانگیز و پرچالش است؛ یعنی ما در این سیستم به دانشجو تلقین می‌کنیم که شما از سایر علوم نیز اطلاعاتی دارید و می‌توانید در آن زمینه‌ها نیز کار و تلاش علمی کنید. پیامد این کار این است که عده فراوانی هستند که با تکیه بر همان اطلاعات دانشگاهی اندک، که در طی مقاطع تحصیلی در قالب چند واحد درسی گذرانده‌اند با اندک مطالعه بیشتر، امروزه به تدریس درس‌هایی مثل فلسفه علم، فلسفه اخلاق، و فلسفه تاریخ می‌پردازند. در حالی که هیچ تخصص آکادمیکی در این زمینه‌ها ندارند. این فرایند برنامه‌ریزی نادرست و به دور از واقعیت، از بستر و اندیشه همه چیز آگاهی سرچشمه می‌گیرد.

ب. عدم تفکیک تاریخ فلسفه از فلسفه

تاریخ فلسفه و یا تاریخ هر علم دیگری، اهمیت و تأثیر فراوانی در روند رشد آن علم دارد. این اهمیت، به ویژه

عدم تسلط بر مبانی مکاتب فلسفی، میان مباحث و مسائل فلسفی خلط می‌کنند. به عنوان مثال، یک دانشجوی دکتری به سختی قادر خواهد بود - آن‌هم به کمک استادان خود - چارچوب و مبانی هر یک از سه مکتب فلسفی مشائی، اشراقی، و حکمت متعالیه را از هم تفکیک و تمیز دهد.^(۱۵) به همین دلیل، تفکیک مبانی فلسفی از مبانی کلامی یا عرفانی نیز از عهده دانشجو دکتری خارج است. این ناتوانی علاوه بر اینکه در بسیاری از دانشجویان نمود دارد، در بیشتر استادان و اعضای هیئت علمی نیز بروز و ظهور می‌کند. این کاستی دقیقاً زمانی بیشتر جلوه‌گر می‌کند که فارغ‌التحصیلان این رشته بخواهند در مقام تدریس و یا تألیف برآیند. چنین نقیصی در دانشجویان هم به صورت‌های گوناگون نمود پیدا می‌کند که در بخش مربوط به دانشجو توضیح داده خواهد شد.

۲. مطلق‌انگاری: نوعی مطلق‌انگاری نسبت به فلسفه اسلامی در سیستم آموزش فلسفه کشور حاکم است، که مانع از پیشرفت و رشد فلسفه شده است. این مطلق‌انگاری، از دو جنبه قابل بررسی است: یکی، برتر و مقدس بودن مطلق فلسفه اسلامی و متون آن نسبت به فلسفه غرب^(۱۶) و دیگری، مخالفت با هرگونه خلاقیت و نوآوری حتی در ساختار فلسفه اسلامی. موارد فراوانی از این مطلق‌انگاری در دانشگاه‌ها و مراکز مرتبط وجود دارد که بر کسی پوشیده نیست. اما اشاره به نمونه‌هایی از آن، عمق فاجعه را نشان می‌دهد. دانشجو و پژوهشگری، تحقیقی پیرامون زمینه‌ها و افق‌های نوین فلسفه اسلامی، با عنوان «حکمت نو صدرایی» ارائه می‌کند و علی‌رغم کسب امتیاز پژوهشی، از سوی داور و ارزیاب چند نشریه، با مخالفت سردبیر نشریه مواجه می‌شود که ممکن است مقالاتی از این دست، به ساختار فلسفه سنتی و رسمی صدمه بزنند و ابهت آن را بشکنند. یا محقق را در نظر

برخی از آنها را نقد و بررسی می‌کنیم: درس کلام برای رشته فلسفه اسلامی، که ۱۰ الی حدود ۱۴ واحد درسی را به خود اختصاص می‌دهد. اساساً در رشته فلسفه و کلام اسلامی، ما شاهد خلط‌های فراوانی میان مباحث فلسفی و کلامی هستیم. علت عمده این خلط‌ها، یکی بودن برنامه‌های دو رشته مستقل است. بدین معنا که اصولاً باید رشته کلام، با گرایش‌های مهم آن به عنوان رشته‌ای مجزا، از رشته فلسفه جدا گردد؛ زیرا حضور رشته کلام در میان بحث‌ها و واحدهای درسی رشته فلسفه اسلامی، آفت بزرگی محسوب می‌شود. برای مثال، بسیاری از پایان‌نامه‌های این رشته، با عناوین و موضوعات کلامی سازگار بوده و بیشتر صبغه کلامی و جدلی دارند تا صبغه فلسفی و برهانی. نکته مهم در این مورد این است که، ایجاد تداخل واحدهای درس رشته‌های متمایز به جای اینکه فعالیت‌های میان‌رشته‌ای را ایجاد کند، منشأ مغالطات و سوء تفاهم‌های علمی خواهد بود. برای مثال، وجود واحدهای درسی مربوط به فلسفه غرب، در رشته فلسفه اسلامی و به عکس، آن هم به گونه اجمالی و کلی که نمی‌تواند واقعیت رشته مورد نظر را به دانشجویان آن انتقال دهد، نتیجه‌ای جز خلط مباحث دو حوزه فکری مستقل ندارد. واحدهای درسی مربوط به عرفان نیز همین حکم را دارد. برای فعالیت میان‌رشته‌ای طرح ویژه‌ای به نظر ضروری می‌رسد که عبارت است از: استقلال دو رشته و جواز تحصیل همزمان.

مجموع واحدهای نامربوط به فلسفه اسلامی، به عنوان یک رشته مستقل علمی و دانشگاهی بیش از نصف (یعنی حدود هشتاد واحد) همه دروس آن (که در مجموع، ۱۴۰ واحد است) می‌باشد و این خود مانعی بزرگ برای پیشرفت فلسفه است.

در فهم مسائل علم بیشتر است؛ یعنی مطالعه دقیق و منسجم تاریخ علم در فهم مسائل آن کمک شایانی می‌کند؛^(۱۷) زیرا نظریات و مباحث علم در بستر و جریان تاریخی پدیدار گشته، رشد و تعالی یافته است و بدون مطالعه آن، نمی‌توان در «مرز دانش» قرار گرفت. در «مرز دانش» قرار گرفتن بدین معناست که، یک دانشمند با طی همه مراحل موجود در علم، از آغازین روزهای پیدایش آن علم تا به امروز، بر همه ابعاد آن تسلط یافته و نقاط ضعف و قوت آن را یافته باشد به گونه‌ای که با تلاش مستمر خود بتواند علم را یک گام یا بیشتر در حد توان، پیش ببرد.

در مرز دانش قرار گرفتن، دارای سه شرط است که بدون آنها، هیچ دانشمندی توان نوآوری و خلاقیت نخواهد داشت: مطالعه دقیق تاریخ علم، مطالعه دقیق نظریات و پارادیم‌های موجود علمی، و اندیشیدن به پارادایمی فراتر از سنت رایج علمی. به هر حال، ضرورت مطالعه تاریخ بر کسی پوشیده نیست، اما نه بدین معنا که واحدهای درسی اندکی از دوره کارشناسی را به خود اختصاص می‌دهد، به گونه‌ای که نه اطلاعات مهم تاریخی از فلسفه به دست می‌دهد و نه روند تاریخی مسائل فلسفی را به دانشجویان آموزش می‌دهد.^(۱۸) برای آشنایی با تاریخ فلسفه، باید طرحی اساسی تدبیر کرد که دانشجوی فلسفه را به اهداف عالی فلسفیدن رهنمون گردد.

ج. دروس بی‌ارتباط با فلسفه

علاوه بر نابسامان بودن تاریخ فلسفه در رشته فلسفه، معضل بسیار بزرگ دیگری نیز وجود دارد که عامل اساسی در دوری دانشجویان از اهداف فلسفه‌ورزی است. این معضل، دروس بی‌ارتباط با فلسفه است که با توجه به مصوبات آموزش عالی در باب ترم‌بندی رشته فلسفه،

د. تکرار مکررات

سیستم آموزش کشور در فلسفه، از دوره متوسطه تا تحصیلات تکمیلی، از یک نقص اساسی و بزرگ رنج می‌برد که البته، این نقص دامنگیر سایر رشته‌ها نیز می‌باشد، و آن عسارت است از: تکرارهای بی‌مورد و زاید سرفصل‌های دروس. تکرار، گرچه خوب و مفید است، اما اگر بدون مدیریت صحیح و لوازم جانبی باشد، پیامدی طبیعی آن ضرر و زیان خواهد بود. البته، روشن است که این نقص از متن محوری فلسفه سرچشمه می‌گیرد. بدین بیان که، برای مثال، در کارشناسی ارشد فلسفه اسلامی، به جای مسئله‌محور بودن دروس، چون متن‌محور است، مباحث آن در هر سه مکتب متاء، اشراق و حکمت متعالیه تکرار می‌شود. از آنجایی که، این تکرار بدون برنامه‌ریزی و بدون در نظر گرفتن اصول آموزش و پژوهش طرح شده‌اند، گاهی اوقات حتی تناسب و ارتباط این تکرارها نیز برای دانشجوی و حتی برای استادان هم روشن نیست. از این رو، این تکرار، دانشجوی ملال‌آور است. یکی از معضلات این تکرار، درس سه واحدی ادبیات فارسی در کارشناسی و روش پایان‌نامه‌نویسی در کارشناسی ارشد است که تکرار همان مطالب و مباحث دروس ادبیات دبیرستان است. حتی اگر بپذیریم که یادآوری این مباحث برای دانشجویان لازم است، باید گفت: این عذر، بدتر از گناه است؛ زیرا دانشجوی به مدت چهار سال در دوره دبیرستان عمیقاً به فراگیری این مباحث پرداخته است. حتی اگر ضرورت تحصیل ادبیات فارسی را مورد تأکید قرار دهیم، باز هم نمی‌توان از برنامه درسی ادبیات به صورت رایج در رشته فلسفه و سایر رشته‌ها دفاع کرد. زیرا آفاتی مثل پندار تسلط به ادبیات در دانشجو را در پی خواهد داشت که موجب مراجعه نکردن

متخصصان فلسفه به متون ادبیات گشته و ضررهای

جبران‌ناپذیری را به فلسفه و ادبیات وارد می‌آورند. وجود واحد درس ادبیات فارسی، در رشته غیر از ادبیات فارسی، که آن هم نقد و بررسی خود را دارد، کاملاً نادرست است؛ نه توجیه اقتصادی برای دانشگاه دارد؛ چراکه همه هزینه‌های هفت‌ساله دوره راهنمایی و دبیرستان که توسط دولت و دانشجو صرف شده است نادیده انگاشته شده و هزینه‌ای اضافی صرف می‌شود که در عمل بی‌فایده توجیه‌ناپذیر است؛ و نه توجیه علمی دارد، زیرا دانش ادبیات زبان (فارسی، عربی، و انگلیسی) در ردیف اولویت‌های بعد از آموزش علمی در رشته‌های غیر از ادبیات قرار دارد و باید به عنوان دروس اختیاری و یا رشته دوم تحصیلی مورد توجه قرار گیرد.

۳. فرهنگ عمومی جامعه و دانشگاه نسبت به رشته فلسفه

بخشی از فرهنگ عمومی جامعه و دانشگاهیان و نگرش آنان نسبت به فلسفه، برآیند نگرش‌هایی است که از سوی پیشگامان عرصه فرهنگ و دانش ارائه می‌شود. برخی از این نکات نگرش‌های منفی در این زمینه، گذشت. در توضیح این نکته (فرهنگ عمومی به نگرش‌های بزرگان فلسفه وابسته است) باید گفت: هنگامی که سیاست‌گذاران آموزشی و پژوهشی فلسفه، در هنگام تدوین و طرح‌ریزی برنامه آموزشی و پژوهشی رشته فلسفه، آن را فارغ از سایر علوم، بی‌هدف، برنامه‌گریز، صرفاً انتزاعی، منقطع از جامعه، و رشته انسان‌هایی که از سر خوشی و عافیت بدان پرداخته و آن را پیش برده‌اند، تلقی کرده و بر این اساس، برای آن برنامه‌ریزی می‌کنند و همین نگرش را در همه سطوح جامعه ترویج و تبلیغ می‌کنند، دیگر

را شامل می‌شود. اما مهم‌ترین نکات مربوط به آن را در این مجال، بررسی می‌کنیم.

بدیهی است که نتیجه‌بخش بودن همه برنامه‌های آموزشی، از جهتی وابسته به استعداد و فهم عمیق فلسفی از مسائل است. اگر دانشجویی دارای چنین نیرویی نباشد، حتی با فرض کم‌ترین نواقص و بیش‌ترین مزایا در سیستم آموزشی، چنین دانشجویی موفق به فلسفیدن نخواهد بود. گرچه از مراحل امتحانات نظام آموزش گذر کرده باشد. پایان‌نامه‌های ارائه شده و موضوعات مطرح در این عرصه، بیانگر این است که بیشتر دانشجویان به موضوعات کمتر فلسفی و بیشتر کلامی گرایش دارند. این نشانه عدم موفقیت نظام آموزشی در جذب و تربیت دانشجویان فلسفه‌ورز می‌باشد.

همان‌گونه که گذشت، یکی از ضعف‌های سیستم آموزشی فلسفه «متن‌محوری» است. البته، لازمه متن‌محور بودن، استادمحور بودن هم هست که در بخش بعدی بررسی خواهد شد. بر این اساس، دانشجو جایگاهی برای رشد و بالندگی فلسفی در سیستم ندارد؛ زیرا فلسفه نه متن است و نه اصطلاح، بلکه فهم تفکر فلسفی است که دانشجو را فلسفه‌ورز می‌کند. بنابراین، گذراندن واحدهای درسی (متون فلسفی) لزوماً به معنای رشد فلسفی نیست و این روش باید تغییر یابد. دانشجویان با ورود به این سیستم، بدون اینکه از چند و چون فلسفیدن واقعی آگاه باشند، در همین مسیر قرار گرفته، و استعداد احتمالی که در برخی از آنها وجود دارد، از بین می‌رود. عده معدودی از دانشجویان آگاهانه و فعالانه، به تلاش‌هایی فراتر از این چهارچوب دست می‌زنند. بنابراین، چنین سیستمی

استعداد و خلاقیت افراد را از بین می‌برد.

تکلیف دیگران مشخص است. روشن است که دیگران اعم از دانشگاهیان و عموم مردم، مطالبی از این قبیل خواهند گفت: شما در فلسفه می‌نشینید و فلسفه می‌بافید، مگر در فلسفه درباره انسان و جامعه هم سخن می‌گویند؟ کسی که فلسفه می‌خواند، هیچ دردی را درمان نمی‌کند، برای خواندن فلسفه باید به فکر تأمین معاش از روش دیگر باشید تا بتوانید فرصت فلسفه‌بافی داشته باشید و مطالب سخیفی از این دست که مطرح است. تازه بماند که در صورت ارائه مقالات علمی میان‌رشته‌ای، مثل مسائل فیزیکی - فلسفی، هم ارگان‌های دولتی و هم استادان دانشگاه در رشته دوم (طرف دیگر فلسفه مضاف)، مثل فیزیک این‌گونه اظهار می‌کنند که مگر در فلسفه هم بحث‌های فیزیکی وجود دارد که شما مطرح کرده‌اید. این مسئله، نتایج منفی فراوانی دارد که از جمله می‌توان به برخی از آنها اشاره کرد: نگرش مردم و مسئولان به فلسفه به عنوان رشته زاید و بی‌ارزش؛ عدم مقبولیت فارغ‌التحصیلان فلسفه در جامعه، عدم تعریف نقش و جایگاه در سیستم‌های اجتماعی بر آنها، و به تبع آن، عدم ضمانت اجرایی و اجتماعی برای اشتغال آنان.

برای مقابله با چنین فرهنگ نادرست و منفی، راه‌حل‌های متعددی وجود دارد که در پایان نوشتار به آنها اشاره شده است. اما اگر فرهنگ جامعه نسبت به این موضوع اصلاح نشود، نه آینده‌ای برای این علم متصور است و نه صرف بودجه‌های میلیاردی به فلسفه معقول و مقبول خواهد بود.

۴. دانشجو

مسائلی که مربوط به دانشجویان رشته فلسفه است و از این منظر به بررسی این موضوع می‌پردازیم، مسائل پرمایه‌ای

۵. استادان

مسائل مربوط به استادان در سیستم آموزشی فلسفه نیز متعدد و فراوان است، اما مهم‌ترین نکات آن به شرح ذیل است:

گفته شد که استادمحوری از آفات متن‌محوری است. استادمحوری در سیستم حاکم، نمودهای متفاوتی دارد. یکی از مهم‌ترین نمودهای آن، ارجاع ندادن دانشجویان به منابع اصلی است؛ بدین معنا که، برخی از استادانی که حتی دارای وزانت علمی هستند، بر اساس متون و منابع اصلی و پایه فلسفی به شرح مطالب پرداخته و بدون اینکه دانشجویان را به آن منابع ارجاع دهند، آنان را در همان متون تعریف شده محدود می‌کنند. این امر آفت بزرگی است که ناشی از متن‌محوری و محدودیت واحدهای درسی است که توانایی لازم را برای استفاده از آن منابع در دانشجویان ایجاد نمی‌کند. متأسفانه استادان نیز در همین برنامه محصور و محدود گشته و نمی‌توانند طرح اساسی تحقیق اجرا کنند.

نمود دیگر این مسئله این است که گاهی برخی استادان، به ویژه استادان راهنما و یا مشاور رساله‌های علمی از یک‌سو، دانشجویان را پیش از دفاع، مکلف به چاپ مقاله‌ای از رساله خویش در یکی از نشریات علمی کشور می‌کنند و نام خود را زینت‌بخش این‌گونه مقاله‌ها می‌کنند؛ گاهی هم کارهای تحقیقی و یا ترجمه‌ای خود را به دست دانشجویان می‌سپارند و بدین‌سان، هم مشکل کمبود فرصت خود را از این طریق جبران و هم تحقیقات خود را پیش می‌برند در حالی که وظیفه استاد و مدرس علمی، در همه سطوح آموزشی کشور عبارت است از آموزش مسائل مربوط به رشته خود در حد و حیطه علمی خود. حال اگر عده‌ای از استادان و مدرسان مراکز آموزشی

مسئله دیگری که باز هم به ضعف سیستم در تربیت فلسفی دانشجویان مربوط می‌شود، عدم توانایی دانشجویان در تألیف و حتی تدوین مقاله‌های تخصصی یا پژوهشی در زمینه مسائل فلسفی می‌باشد. به گونه‌ای که دانشجویان ارشد، حتی پایان‌نامه خود را با مشقت‌های فراوان و اشکالات زیادی، آن هم با کمک استادان، تدوین می‌کنند. تنها در موارد نادر و استثنایی است که دانشجویان به طور خود فعال، توانایی‌های لازم در ارائه و تقریر مباحث فلسفی را دارد. این معضل نیز از متن‌محوری و استادمحوری ناشی می‌شود.

آفت دیگری که از دامن سیستم حاکم بر می‌خیزد، مربوط به عدم آشنایی دانشجویان با متون دست اول و عدم رجوع و استفاده از آنهاست. این امر ناشی از انحصار تدریس فلسفه در متون خاص کلیشه‌ای و تکراری است.^(۱۹) از این‌رو، نه استادان دانشجویان را به متون اصلی و منابع پایه ارجاع می‌دهند و نه دانشجویان توان و فرصت آن را می‌یابند که از آن منابع استفاده کنند،^(۲۰) در حالی که اگر سیستم آموزشی به جای متن‌محوری، موضوع و بلکه مسئله‌محور باشد،^(۲۱) زمینه‌های هرگونه رشد و بالندگی فلسفی حتی در میان کسانی که از استعداد متوسطی برخوردارند، به ظهور و عینیت می‌رسد. از طرفی، قرار گرفتن دانشجویان در مسیر تعریف‌شده سیستم، نتیجه منفی دیگری نیز دارد که دانشجو مجال و فرصتی نمی‌یابد که به جنبه‌های کاربردی آموخته‌هایش - بر فرض اینکه فلسفه را در همان سیستم متن‌محوری خوب آموخته باشد - بپردازد. در حالی که با مسئله‌محور بودن سیستم، بخش عمده‌ای از فعالیت‌های کاربردی‌گرایانه فلسفی در دانشجویان و حتی استادان به ظهور می‌رسد.

می‌رسد. بدین‌سان، دانشجویان فلسفه، همه‌توان و استعداد خود را مصروف فلسفه و مسائل فلسفی خواهند کرد و با دوری از تشتت‌کاری و هدر رفتن توان و استعدادشان، به رشد چشمگیری دست می‌یابند.

اشکالی که ممکن است بر این تفکیک وارد شود این است که دانشجویان از مسائل علوم مزبور آگاهی نخواهند یافت، در پاسخ باید گفت: تاریخ فلسفه، که در اصل از گرایش‌های رشته تاریخ است، باید جایگاه خود در این رشته را بازیافته و از این طریق، حجم انبوه مباحث تاریخی، از مباحث و برنامه‌درسی فلسفه حذف گردد. کلام نیز با همه‌گرایش‌های خود، رشته‌ای مستقل است، نمی‌توان آن را در کنار دروس فلسفه قرار داد. جدا شدن آن، هم موجب غنی‌تر شدن و پیشرفت علم کلام می‌گردد و هم رشد و تعالی فلسفه و دانشجویان آن را به دنبال دارد.

عرفان نیز به عنوان رشته‌ای مجزا از فلسفه است. در کنار هم قرار دادن آن دو، از سوءفهمی بنیادی ناشی می‌گردد که مبنی بر ساختار حکمت متعالیه است. با این توضیح که نزدیکی و اتحاد نتایج نظری و عملی برخی از مباحث فلسفه ملاً صدرا با عرفان نظری و عملی، موجب شده است که این دو را مکمل یا وابسته به هم بدانند. در حالی که این قرابت، قرابتی اتفاقی و بدون برنامه‌ریزی است.

منطق نیز از چنین حکمی مستثنا نیست و ضرورت تفکیک آن امری اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا ۱۲ واحد درسی، نه می‌تواند نیاز روش فلسفی را تأمین کند و نه منطق را برای دانشجو آموزش دهد.

اما با تفکیک و تمایز عینی این رشته‌ها از فلسفه، خلأ آنها نیز امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود و آسیب‌ها و

در حیطه علمی خودشان، از دانش مربوطه بی‌بهره‌اند؛ چرا باید توان آن را دانشجویان پس بدهند؟

نمود دیگر آن نیز مقابله برخی استادان با تلاش‌های علمی و پژوهشی برخی دانشجویانی است که مباحث نو و خلاقانه‌ای را مطرح می‌کنند. محوریت متن و بسته بودن سیستم در متون خاص، این اجازه را به استاد می‌دهد که از تلاش‌های خارج از این قالب جلوگیری کند.

نمود دیگری که بسیاری از مسائل را تحت پوشش قرار می‌دهد، خود حق‌پنداری برخی مدرسانی است که متون تعریف شده را حق پنداشته و هرگونه مطلب یا مسئله نو پدید و خلاقانه‌ای را رد و طرد می‌کنند. این امر، موجب پایین آمدن بازدهی آموزش فلسفه می‌گردد. این مسئله از جمله اموری است که غالب دانشجویان حتی مدرسانی که زمانی دانشجو بوده‌اند، آن را تجربه کرده و با آن مواجهه بوده‌اند.

راهکار مقابله با این مسئله

با توجه به آنچه گذشت، که بیشتر نقد به شمار می‌رود، ارائه طرح و برنامه مناسب نیز ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. برای بهبود اوضاع نابسامان موجود در سیستم آموزش فلسفه، طرح‌های متفاوت و متعددی را می‌توان ارائه کرد. به نظر می‌رسد، طرح‌های ذیل، به ترتیب اهمیت، برای برون رفت از این معضل ضروری است:

۱. تفکیک رشته‌ها

مهم‌ترین مسئله‌ای که به عنوان نقص و کاستی سیستم آموزش فلسفه مطرح است، تداخل رشته‌های دیگر مثل کلام، عرفان، و تاریخ فلسفه، با رشته فلسفه است. تفکیک این رشته‌ها از اساس‌ترین عوامل پیشرفت فلسفه به نظر

و علمی فلسفه برنامه‌ریزی شود؛ زیرا جایگاه تحصیل منطق، مثل ریاضی و کلام و تاریخ فلسفه، به جای بخشی از ادبیات فارسی، در میان دروس دبیرستان است و بخش‌های زیادی از ادبیات به عنوان دروس تخصصی برای رشته ادبیات فارسی در دانشگاه است. در حالی که، رشته علوم انسانی، مقدمه همه رشته‌ها و گرایش‌های آن در دانشگاه است، نه فقط ادبیات فارسی. البته، در دروس دبیرستان باید از تفصیل مطالب اجتناب کرده و فقط روند و ساختار کلی این علوم را آموزش داد.

۲. فعالیت‌های میان‌رشته‌ای

جدا کردن علوم مزبور از فلسفه و تشکیل گروه‌های مستقل برای آنها، این امکان را فراهم می‌آورد که سایر رشته‌ها نیز از این رشته‌ها، به ویژه فلسفه به عنوان رشته اختیاری دوم بهره ببرند. این امر - به ویژه اگر این فعالیت‌ها از جانب رشته فلسفه صورت پذیرد - زمینه فعالیت‌های میان‌رشته‌ای را فراهم کرده و موجب غنای علمی فلسفه و سایر علوم دیگر می‌گردد. با این توضیح که برخی از دانشجویان مستعد و علاقه‌مند، یکی از رشته‌های علوم تجربی، انسانی و یا فنی را برگزیده، و با تلاش مشترک در هر دو رشته، موجبات پیشرفت مباحث و مسائل مرتبط در هر دو حوزه را فراهم می‌آورند. البته، لازمه این امر تربیت استنادی است که تخصص‌های میان‌رشته‌ای یا دو رشته‌ای مثل فیزیک و فلسفه، شیمی و فلسفه، زیست‌شناسی و فلسفه، ریاضی و فلسفه، فلسفه و جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و فلسفه، مهندسی و فلسفه و سایر رشته‌ها را داشته باشند. بدین ترتیب، کارآمد و کاربردی بودن مباحث فلسفی کاملاً عملیاتی شده و راه برای پیشرفت‌های بعدی باز می‌گردد. این امر زمانی تحقق

آفت‌هایی به دنبال دارد. پس، چگونه باید این خلأ را پر کرد؟ برای پر کردن این خلأ، سه پیشنهاد ارائه می‌شود:

الف. خارج کردن سیستم آموزش فلسفه، از متن محوری و سوق دادن آن به سمت و سوی مسئله‌محوری. این مسئله موجب می‌شود تا دانشجو در پی لوازم مباحث فلسفی برود؛ زیرا در این صورت، دانشجو برای رشد و تعالی خود کار کرده و ضرورت تلاش برای رشد را احساس می‌کند. راهنمایی‌های استادان نیز در این شرایط راهگشای تلاش‌های علمی دانشجو خواهد بود. آشنایی با عرفان و کلام نیز چنین است.

ب. امکان تحصیل همزمان در دو رشته مرتبط. رشته فلسفه، رشته‌ای پایه است که پیشرفت نظری و کاربردی همه رشته‌ها از جهاتی وابسته به آن هستند. از این‌رو، تحصیل همزمان یکی از رشته‌های دیگر همراه فلسفه، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است و دیر یا زود، این ضرورت فراگیرد خواهد شد. بنابراین، دانشجوی فلسفه باید بتواند یکی از رشته‌های تاریخ فلسفه، کلام، عرفان و منطق را تحصیل کند تا نیازهای علمی مشترک را تأمین نماید.

ج. افزودن دروس کلام، عرفان، و منطق به واحدهای درسی دبیرستان. بسیاری از دروس دبیرستان به عنوان درسی زاید و خسته‌کننده شناخته شده‌اند. از جمله، بیشتر کتاب‌های مربوط به ادبیات فارسی برای همه رشته‌ها و دروس دین و زندگی، بخصوص بخش‌هایی که بیشتر جنبه کلامی و یا فلسفی دارند. این معضل در رشته علوم انسانی، به ویژه در دروس ادبیات، واقعاً زاید و استعداد دانش‌آموزان را از بین می‌برد. باید تدبیری اندیشید و طرحی انداخت که با بازنگری در نظام آموزشی دبیرستان، دروس آن واقعاً به عنوان مقدمه‌ای برای تحذیل روشمند

اشراق، و حکمت متعالیه. و یک گرایش با عنوان عام رشته‌های میان‌رشته‌ای افزوده می‌شود که در آن می‌توان فلسفه‌های مضاف مثل فلسفه اخلاق، علم الاجتماع، علوم تجربی (فیزیک، کیهان‌شناسی، زیست‌شناسی، تکنولوژی و...) یا تخصص‌های نوین مثل، ساختارهای جدید در فلسفه (مثل نومشایی، نواشرقی، و نوصدرایی) تعبیه و تعریف شود که در دوره‌های ارشد و دکتری تخصصی‌تر می‌گردد.

برای فلسفه غرب نیز طرح‌های اساسی وجود دارد که به نظر می‌رسد، بررسی آن توسط متخصصان همین رشته مناسب و روشمند خواهد بود. بنابراین، از پرداختن به آن صرف‌نظر کرده و بررسی آن را به متخصصان این حوزه واگذار می‌کنیم. اما نکته مهمی به نظر می‌رسد و این است که باید تاریخ فلسفه غرب را از فلسفه غرب، و فیلسوفان غرب را از فلسفه غرب تفکیک و جدا کرد؛ زیرا نه تاریخ فلسفه، فلسفه است و نه آشنایی با فیلسوفان، آشنایی با فلسفه محسوب می‌شود. اما هر یک از آنها به عنوان تاریخ فلسفه به صورت فیلسوف محور، مکتب محور، و مسئله محور، ارزش مستقل تحصیل و تحقیق در گرایش تاریخ فلسفه غرب را دارند که باید مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

۴. فلسفه‌های مضاف

از طریق تحقق طرح‌های پیشین، ضرورت توجه به فلسفه‌های مضاف نیز نمایان می‌شود. در واقع، فلسفه‌های مضاف از دو بستر فراهم می‌آید: یکی بستر رشته فلسفه، که دانشجویان آن با تحصیل همزمان در یکی از رشته‌های دیگر، به فلسفه مضاف همان رشته دوم، مثل فلسفه فیزیک می‌پردازند و یا از بستر رشته‌های دیگر پدید

می‌یابد که نگرش مسئولان و مدیران برنامه‌ریز سطوح عالی آموزش نسبت به فلسفه به این سمت تغییر جهت داده، اصلاحات مربوط به تفکیک رشته‌ها انجام گرفته و امکان تحصیل همزمان در رشته‌های دیگر فراهم گردد.

۳. تخصصی کردن فلسفه

با تحقق یافتن تصفیه فلسفه از دروس زاید، دانشجوی فلسفه با ورود به این رشته، فقط مشغول به واحدهای درسی فلسفه می‌گردد و در کمتر از شش ترم با چارچوب مکاتب مهم فلسفی آشنا می‌گردد. از ترم شش به بعد، بنابر استعداد و علاقه خود در یکی از گرایش‌های تخصصی فلسفه، که توضیح آن خواهد آمد، مشغول خواهد شد. اگر دو یا سه ترم آخر کارشناسی، به گرایش تخصصی اختصاص یابد، مشکل تکرار مکررات کارشناسی ارشد نیز حل خواهد شد. با این بیان که دانشجوی فلسفه با محض شدن در یک گرایش خاص در مقطع کارشناسی، همان گرایش را به طور عمیق‌تر و گسترده‌تر و البته تحقیقی‌تر در دوره ارشد ادامه می‌دهد. این امر موجب می‌شود که، غنای عمیق دوره ارشد، مقدمه تحویل دادن متخصص و فیلسوف واقعی توسط سیستم آموزش به تحصیلات تکمیلی ممکن شود.

البته، ابعاد گوناگون و جزئیات این مسئله باید کاملاً دقیق و کارشناسانه بررسی و نقادی گردد تا این طرح به نتیجه قطعی نایل آید. گفته شد که فلسفه اسلامی و فلسفه غرب، باید مجزا از هم باشند. این تفکیک نیز مشمول نکات مزبور درباره تحصیل همزمان و فعالیت میان‌رشته‌ای می‌باشد. بدین ترتیب، زمینه‌های تخصصی هر دو رشته فلسفه مشخص می‌شود. برای مثال، گرایش‌های اصلی فلسفه اسلامی عبارت است از: مثناء،

عملیاتی می‌شود.

برای تحقق این موضوع، باید گروه‌های پژوهشی مشترک تشکیل داد و موضوعات و مسائل مشترک تعریف و تعیین شود و سپس، طرح‌هایی میان گروه‌های علمی پی‌گیری و اجرا گردد.

ب. تعریف نقش‌های جدید برای فارغ‌التحصیلان فلسفه و رشته‌های مرتبط مثل کلام و عرفان. یکی از مشکلات مهم و اساسی دانشجویان فلسفه، پس از فراغت از تحصیل، اشتغال نیافتن به کارهای مرتبط با فلسفه است. تجربه نشان داده است که تقریباً همه فارغ‌التحصیلان رشته فلسفه - در صورتی که در سیستم دانشگاه جذب نشده باشند - در شغل و سمت‌های کاملاً بی‌ارتباط با فلسفه مشغول به کار شده‌اند. برای حل این معضل و سوق دادن جامعه به سوی تفکری مثبت نسبت به رشته فلسفه، بهتر است نقش‌های اجتماعی مهم و کلیدی و البته، مرتبط با فلسفه تعریف و تعبیه شود. یکی از طرح‌هایی که می‌توان اجرا کرد این است که فارغ‌التحصیلان فلسفه در کلینیک‌های تخصصی فلسفه، به حل و فصل مشکلات فکری، عقیدتی، و معنوی مردم بپردازند. هنگامی که شخصی به یک روانپزشک مراجعه کرده و با عرضه کردن مشکل خود، نمی‌تواند پاسخ و درمانی مناسب بیابد، در اینجا حتماً باید پزشکی باشد که بتواند افکار نادرست بیمار و مراجعه‌کننده را طبابت و درمان کند. و این کسی جز فیلسوف و یا متکلم نیست. از سوی دیگر، حتی اگر بیماری مشکل ظاهری فکری نداشته باشد، باید متخصص روانکاو یا روانپزشک برای اطمینان از جهات فکری وی، او را به متخصص فلسفه معرفی کند. اینجاست که ضرورت نقش کاربردی و اجتماعی فلسفه و فیلسوف، و البته رشته‌های مشابه مثل کلام و

می‌آید. این امر هم موجب غنای رشته فلسفه می‌گردد و هم موجب رشته دوم مورد نظر، و از طرفی، کلیت و ابهام رشته فلسفه علم از میان رفته و به فلسفه‌های مضاف، مثل فلسفه علم کلام، فلسفه عرفان، فلسفه علوم فنی مهندسی مورد آموزش، و تحقیق و پژوهش قرار می‌گیرد. البته، این امر باید بر اساس نیازها و ضرورت‌های ملی صورت پذیرد، نه صرفاً امری بی‌هدف و علمی محض.

۵. طرد متن محوری و جایگزینی مسئله محوری

یکی از موانع پیشرفت فلسفی این است که به جای آموزش تفکر فلسفی و شیوه‌های آن، کتاب فلسفی آموزش داده می‌شود. اما با تغییر سیاست و برنامه آموزشی، هم استاد محوری بودن دانشگاه‌ها از بین می‌رود و یا کم می‌شود، و هم موقعیتی برای تلاش و رقابت عینی و واقعی برای دانشجویان فراهم می‌گردد. از این طریق، رابطه استاد و شاگرد علاوه بر اینکه رابطه آموزش و تربیتی می‌شود، یک رابطه اصیل تحقیقی و پژوهشی گشته، دانشجو نیز توانایی‌های خود را در فلسفه به منصه ظهور می‌گذارد.

۶. راه حل‌های مقابله با فرهنگ منفی نسبت به فلسفه

برای مقابله با ذهنیت منفی جامعه نسبت به فلسفه، راه کارهای ذیل ارائه می‌گردد:

الف. ایجاد ارتباط میان رشته‌های تحصیلی گوناگون و فلسفه، از طریق طرح‌های پژوهشی مشترک میان استادان گروه‌ها و دانشجویان آنها؛ یعنی هم طرح‌های علمی و پژوهشی میان استادان رشته‌های دیگر و فلسفه به طور مشترک انجام می‌شود و هم پروژه‌های تحقیقاتی مشترک میان دانشجویان فلسفه و دانشجویان سایر رشته اجرا و

نتیجه‌گیری

نتیجه‌مباحث مزبور این است که سیستم علمی کشور در مقاطع مختلف آموزش فلسفه به ویژه مقطع تحصیلات تکمیلی با نقص‌ها و ناکارآمدی‌هایی مواجه است که با چهار مقوله فرهنگ جامعه، سیستم آموزشی، استادان و دانشجویان مرتبط است و هرکدام با آسیب‌های جدی نسبت به این مسئله مواجه است. حال برای کنار زدن این نقص‌ها و اصلاح اوضاع علمی و فرهنگی آموزش فلسفه پیشنهادهای ذیل به عنوان راهکاری مناسب مطرح می‌شود:

۱. تفکیک رشته‌های مرتبط با فلسفه از سیستم آموزش فلسفه؛
 ۲. ایجاد بستری برای فعالیت‌های میان‌رشته‌ای؛
 ۳. تخصصی کردن فلسفه؛
 ۴. ایجاد رشته‌های فلسفه‌های مضاف به صورت گسترده و فعال؛
 ۵. طرد متن‌محوری و جایگزینی مسئله‌محوری و پژوهشگری.
- البته راهکارهای دیگری نیز به عنوان احتمال وجود دارد که چندان عملی و کاربردی نیست و به نظر می‌رسد که موارد مزبور با موقعیت فرهنگی و علمی کشور مناسب‌تر است.

عرفان نیز کاملاً خودنمایی کرده و کاربردی شدن فلسفه در جامعه ایرانی نیز عینی می‌گردد.

این مسئله به طور کاملاً تجربی در مرکز پاسخ‌گویی تلفنی به پرسش‌های دینی مردم، آزموده شده و نتیجه بسیار مفیدی داشته است. متخصصان مربوطه در گروه روان‌شناسی و مشاوره، به دلیل آشنایی با مسائل فلسفی و کلامی، برخی از موارد مشاوره را با تشخیص کارشناسانه خود، به گروه فلسفه و کلام ارجاع می‌دهند و این موارد به خوبی درمان و حل می‌شود. بنابراین، می‌توان هم بحران اشتغال فارغ‌التحصیلان فلسفه را مدیریت کرد و هم فرهنگ جامعه نسبت به این مسئله را به سمت و سوی مثبتی هدایت کرد.

اشتغال متخصصان فلسفه در اتاق‌های فکر سازمان‌ها و ارگان‌های دولتی و غیردولتی نیز به عنوان روشی برای کاربردی کردن آن مطرح است. و چنین است استفاده از آنها در گروه‌های مشاوره سیستم مدیریتی کشور. فیلسوف نه به عنوان مدیر اجرایی بلکه در نقش مدیر فکری و نرم‌افزاری از توانایی‌های شایان اهمیتی برخوردار است. یکی از نمودهای بارز این مسئله، مدیریت فرهنگی، سیاسی، حقوقی، و اخلاقی جامعه است که به نظر می‌رسد بسیاری از ناهنجاری‌های موجود در این عرصه‌ها از نبودن چنین مدیریتی ناشی شده است. البته طرح‌های دیگری نیز می‌توان در این‌باره ارائه کرد، اما آنچه مهم است توجه به طرح‌های بیشتر کاربردی و عملی است و تأکید نویسنده به ایجاد فرصت‌ها و نقش‌های فکری و واقعاً فلسفی برای متخصصان فلسفه در جامعه معطوف است. زیرا در این صورت است که برخی از ابعاد کاربردی فلسفه در عرصه‌های اجتماعی به ظهور می‌رسد.

حوزه‌های فلسفه کلام ادیان و عرفان، ج ۱، ص ۳۷۴.
 ۱۷- عبدالرزاق حسامی‌فر، پژوهشی در منابع تاریخ فلسفه اسلامی، در: مجموعه مقالات همایش بررسی متون و منابع حوزه‌های فلسفه کلام ادیان و عرفان، ج ۳، ص ۱۴۵.
 ۱۸- همان، ص ۱۴۹.

۱۹- سیدمحمد حکاک، ضرورت‌ها و اولویت‌های پژوهش و تدوین متون جدید در فلسفه، در: مجموعه مقالات همایش بررسی متون و منابع حوزه‌های فلسفه کلام ادیان و عرفان، ص ۸۵.
 ۲۰- همان، ص ۱۱۶.
 ۲۱- همان، ص ۱۱۰.

منابع

- ارشاد، محمدرضا، «فلسفه آب و نان نیست»، خردنامه، ش ۸، آبان ۱۳۸۵.
 - انیشین، آلبرت، نسبیت، ترجمه محمدرضا خواجه‌پور، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۸.
 - جوارشکیان، عباس، ضرورت آموزش سیستمی در فلسفه اسلامی، در: مجموعه مقالات همایش بررسی متون و منابع حوزه‌های فلسفه کلام ادیان و عرفان، به کوشش حسین کلباسی اشتری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۴، ج ۱.
 - حسامی‌فر، عبدالرزاق، پژوهشی در منابع تاریخ فلسفه اسلامی، در: مجموعه مقالات همایش بررسی متون و منابع حوزه‌های فلسفه کلام ادیان و عرفان، به کوشش حسین کلباسی اشتری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵، ج ۳.
 - حکاک، سیدمحمد، ضرورت‌ها و اولویت‌های پژوهش و تدوین متون جدید در فلسفه، در: مجموعه مقالات همایش بررسی متون و منابع حوزه‌های فلسفه کلام ادیان و عرفان، به کوشش حسین کلباسی اشتری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۴، ج ۱.
 - خبازی‌کناری، مهدی، تأملی در آموزش فلسفه اسلامی و

پی‌نوشت‌ها

1. Maxwell's equations.
2. Quantumic.
3. Relativity.
4. superstrings.
۵. البته بگذریم از جنبه‌های کاربردی که همین نظریه در محدود خود از آن برخوردار است.
- ۶- رحیم قربانی، «تشکیک فازی»، معرفت فلسفی، ش ۱۱، ص ۴۱ / همو، «پژوهش درباره حقیقت انرژی»، قیسات، ش ۳۱، ص ۲۹۳.
- ۷- محمدرضا ارشاد، «فلسفه آب و نان نیست»، خردنامه، ش ۸، ص ۱۸.
- ۸- رحیم قربانی، «حکمت و فلسفه؛ بازشناسی معنای نظر مآصدرا»، معرفت فلسفی، ش ۱۵، ص ۲۲۵.
- ۹- لویس ویلیام هلزی هال، تاریخ و فلسفه علم تجربی، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، ص ۳۱۷.
10. Einstein.
- ۱۱- آلبرت انیشین، نسبیت، ترجمه محمدرضا خواجه‌پور، ص ۱۰۹.
- ۱۲- مهدی خبازی‌کناری، تأملی در آموزش فلسفه اسلامی و بحران‌های آن، در: مجموعه مقالات همایش بررسی متون و منابع حوزه‌های فلسفه کلام ادیان و عرفان، به کوشش حسین کلباسی اشتری، ج ۳، ص ۱۹۹ / سیدحمید طالب‌زاده، بحران در آموزش فلسفه اسلامی، در: مجموعه مقالات همایش بررسی متون و منابع حوزه‌های فلسفه کلام ادیان و عرفان، به کوشش حسین کلباسی اشتری، ص ۳۶۹.
- ۱۳- عباس جوارشکیان، ضرورت آموزش سیستمی در فلسفه اسلامی، در: مجموعه مقالات همایش بررسی متون و منابع حوزه‌های فلسفه کلام ادیان و عرفان، ج ۱، ص ۲۲۹.
- ۱۴- محمدرضا ارشاد، «فلسفه آب و نان نیست»، خردنامه، ش ۸، ص ۲۳.
- ۱۵- عباس جوارشکیان، ضرورت آموزش سیستمی در فلسفه اسلامی، در: مجموعه مقالات همایش بررسی متون و منابع حوزه‌های فلسفه کلام ادیان و عرفان، ج ۱، ص ۲۳۳.
- ۱۶- محمدصادق کاملان، ضرورت تنقیح متون قدیمی و اصلی آموزشی، در: مجموعه مقالات همایش بررسی متون و منابع

بحران‌های آن، در: مجموعه مقالات همایش بررسی متون و منابع حوزه‌های فلسفه کلام ادیان و عرفان، به کوشش حسین کلباسی اشتری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵،

ج ۳.

- طالب‌زاده، سیدحمید، بحران در آموزش فلسفه اسلامی، در: مجموعه مقالات همایش بررسی متون و منابع حوزه‌های فلسفه کلام ادیان و عرفان، به کوشش حسین کلباسی اشتری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵، ج ۳.

- قاسم پورحسن، ضرورت‌ها و اولویت‌های پژوهش و تدوین متون جدید در فلسفه، در: مجموعه مقالات همایش بررسی متون و منابع حوزه‌های فلسفه کلام ادیان و عرفان، به کوشش حسین کلباسی اشتری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵، ج ۳.

- قربانی، رحیمی، «تشکیک فازی»، معرفت فلسفی، ش ۱۱، بهار ۱۳۸۵، ص ۷۷-۴۱.

- «پژوهش درباره حقیقت اسرزی»، قبسات، ش ۳۱، بهار ۱۳۸۳، ص ۳۱۹-۲۹۳.

- «حکمت و فلسفه؛ بازشناسی معنای نظر مآصدرا»، معرفت فلسفی، ش ۱۵، بهار ۱۳۸۶، ص ۲۵۸-۲۲۵.

- کامران، سیدمحمد. اهمیت و لزوم درس منتخب متون فلسفی و کلامی به زبان فارسی، در: مجموعه مقالات همایش بررسی متون و منابع حوزه‌های فلسفه کلام ادیان و عرفان، به کوشش حسین کلباسی اشتری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۴، ج ۱.

- هلزی هال، لوئیس ویلیام، تاریخ و فلسفه علم تجربی، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، سروش، ۱۳۶۹.